

تت استیوآرت

کتاب مقدس و تربیت فرزند

مؤسسه تعلیم

TALIM Ministries

فهرست مطالب

- بخش ۱: مقدمه ص ۳
- بخش ۲: تأثیرات تعیین‌کننده ص ۹
- بخش ۳: وظیفه والدین ص ۱۴
- بخش ۴: اهداف والدین در تربیت فرزند ص ۱۹
- بخش ۵: روشهای تأدیب و انضباط ص ۲۵
- بخش ۶: روش کتاب مقدس برا انضباط فرزندان ص ۳۱
- بخش ۷: تعلیم حقیقت به فرزندان ص ۳۷
- بخش ۸: دعا برای فرزندان ص ۴۲
- بخش ۹: وقتی فرزندان دل شما را می‌شکنند ص ۴۷

مقدمه

می‌گویند که مسیحیت همواره یک نسل با فروپاشی فاصله دارد. این بدان معناست که مسیحیان این وظیفه مهم را بر عهده دارند که عشق خود را به مسیح، به فرزندان خود منتقل سازند. وقتی موضوع تربیت فرزندان مطرح می‌شود، اکثر والدین کمتر به این فکر هستند که فرزندانشان را به روش مسیحی تربیت کنند، و همان روش و الگوی والدین خود را تکرار می‌کنند. بعضی‌ها نیز به روش والدینشان در تربیت خود واکنشی افراطی نشان می‌دهند و بر آن می‌شوند که اشتباه آنان را تکرار نکنند؛ بعضی دیگر نیز کورکورانه روش آنان را تکرار می‌کنند. برای آنانی که در خانواده‌ای غیرمسیحی پرورش یافته‌اند، این مسأله به‌گونه‌ای بسیار حاد مطرح است که روش والدین خود را در تربیت فرزند تکرار نکنند، بلکه الگوی کتاب‌مقدس را به‌دقت پیروی کنند تا فرزندان خود را به‌شیوه‌ای خداپسندانه پرورش دهند. هدف ما از این مجموعه از مقالات این است که تعلیم کتاب‌مقدس را در باره تربیت فرزند بررسی کنیم و مسؤولیت بزرگ والدین در دنیای مدرن و موقعیتی را که والدین مسیحی با آن مواجه‌اند، درک کنیم.

از مهم‌ترین خدمات‌ها

تربیت فرزند قطعاً یکی از مهم‌ترین خدمات‌هایی است که خدا بر دوش ما گذارده؛ زندگی فرزندان ما به این خدمت وابسته است. تربیت فرزند همچون کار باغبانی است؛ اگر علف هرز را دفع کرده، درخت را هرس کنید، می‌توانید انتظار میوه خوب داشته باشید؛ اما اگر باغتان را به حال خود واگذارید، بی‌شک چیزی جز علف هرز نصیبتان نخواهد شد. اما بسیاری از والدین همین روش اخیر را در خصوص تعلیم امور الهی به فرزندان خود در پیش می‌گیرند؛ می‌گویند که مسائل مذهبی و الهی را به فرزندان خود تعلیم نمی‌دهند تا وقتی بزرگ شدند، خودشان تصمیم بگیرند که به چه چیزی می‌خواهند ایمان داشته باشند. اما حقیقت این است که خدا از ما می‌خواهد فعالانه به تربیت فرزندان خود همت بگماریم و به ایشان نه فقط تعلیم دهیم که خدا کیست، بلکه تعلیم دهیم که چگونه باید طبق خواست او زندگی کنند. کتاب امثال می‌فرماید: ”طفل را در راهی که باید برود تربیت نما و چون پیر هم شود، از آن انحراف نخواهد ورزید“ (امثال ۲۲: ۶).

دلایل اهمیت تربیت فرزند

- برای این امر، دلایل متعددی در کتاب مقدس وجود دارد.
- نخست، فرزندان که مؤدب و موقر هستند، باعث شادی والدین و برکت دیگران می‌باشند. همه ما کودکانی را دیده‌ایم که قابل کنترل نیستند و اگر حقایق زندگی داخلی خانواده‌شان بر ما آشکار می‌شد، والدینشان احترام خود را در نظر ما از دست می‌دادند.
 - دوم، می‌دانیم که اکثر کسانی که به مسیح ایمان می‌آورند، در سنین کودکی به این ایمان می‌رسند. کودکان ما میدان مهمی برای

خدمت می‌باشند و لازم است که در ایشان حس گرسنگی برای خدا را ایجاد کنیم. بهترین راه برای نیل به این هدف، این است که واقعیت‌های ملکوت خدا را در زندگی و در روابط زناشویی خود به ایشان نشان دهیم. بهترین کاری که می‌توانید برای فرزندانان انجام دهید، این است که همسر خود را دوست بدارید، زیرا فرزندان زمانی احساس امنیت می‌کنند که اطمینان بیابند که پدر و مادرشان یکدیگر را دوست می‌دارند و حضور مسیح در زندگی‌شان امری واقعی است.

● سوم، بسیاری از عادات و ارزشها در دوران کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرند؛ لذا تعیین محدودیت و انضباط کردن فرزندان می‌تواند منجر به انضباط شخصی ایشان در دوره‌های بعدی زندگی‌شان گردد. آنانی که در کودکی تحت هیچگونه انضباطی نبوده‌اند، اکثراً در بزرگسالی از زندگی منضبطی برخوردار نمی‌شوند و به موفقیتی دست نمی‌یابند.

● چهارم، فرزندان ما اکثراً پلی هستند بسوی دیگران و می‌توانند نور مسیح را با خود حمل کنند. به یاد دارم که یک بار از شخصی پرسیدم که چگونه بسوی مسیح آمده است. پاسخش باعث حیرت من شد؛ گفت: ”پسرم از منزل دوستش که خانواده‌ای مسیحی دارد، به خانه بازگشت و از من پرسید که آیا به بهشت خواهم رفت یا نه.“ این سؤال ساده از سوی یک بچه، سبب شد که این شخص به جستجوی پاسخ بر آید. فرزندان ما پلی مؤثر هستند به زندگی دیگران.

نگرش الهی به فرزندان

کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که باید فرزندان خود را از دیدگاه الهی بنگریم. دنیای ما اغلب فرزندان را از چشم‌انداز مواهب اقتصادی که به‌همراه می‌آورند، یا رضایت عاطفی که پدید می‌آورند، می‌نگرد؛ اما

خدا از ما می‌خواهد که ایشان را پاداش یا موهبتی الهی بدانیم (مزمور ۱۲۷:۳). در کتاب پیدایش، آدم و حوا دستور یافتند که بارور و کثیر شوند و زمین را با فرزندان خود پر سازند؛ لذا فرزند برکتی است از جانب خداوند (پیدایش ۱:۲۸). وقتی والدین فرزندان خود را در طریق خدا تربیت می‌کنند، ایشان باعث برکت والدین خود می‌شوند (امثال ۱۷:۶؛ ۲۸:۳۱). در «ده فرمان» آمده که فرزندان باید والدین خود را تکریم کنند و این امر به‌نوبه خود، باعث برکت ایشان می‌گردد، چرا که می‌فرماید: «تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، دراز شود» (خروج ۲۰:۱۲). والدینی که فرزندان خود را در طریق خدا تربیت می‌کنند، باید این را به خاطر داشته باشند که فرزندانشان واقعاً از آن ایشان نیستند. فرزند برای مدتی به والدین سپرده می‌شود تا ایشان دل و زندگی او را در راههای خدا شبانی کنند؛ اما کل فرایند تربیت فرزند بر این استوار است که او نهایتاً به خداوند توکل کند و از اتکای تام به والدین رها شود.

چند هشدار

- والدینی که می‌کوشند فرزندان خود را به‌خاطر نیازهای عاطفی یا مادی خود، تحت کنترل خود نگاه دارند، بر خلاف روش خدا عمل می‌کنند و روزی سرخوردگی ناشی از آن را درو خواهند کرد (غلاطیان ۶:۷).
- والدینی که یکی از فرزندان خود را بیش از دیگری محبت می‌کنند به این دلیل که او بیشتر مطیع آنها است، باعث ایجاد روحیه حسادت و رقابت می‌شوند و این امر سرانجام منجر به فروپاشی خانواده می‌گردد. چه حکمت شگفت‌آوری در کلام خدا نهفته است که ما را تشویق می‌کند تا فرزندان خود را به‌برابری محبت نماییم و بکوشیم

ایشان را درک کرده، مطابق نیاز، انضباط و تربیتشان کنیم! اگر ما خودمان در محبت پدر آسمانی خود احساس امنیت کنیم و در اثر آن، آنقدر از نظر عاطفی بالغ شویم که نیازمند محبت فرزندان خود نباشیم، در نهایت آزادی، به تربیت و انضباط ایشان خواهیم پرداخت. تردیدی نیست که مهم‌ترین وظیفه‌ای که خدا بر عهده ما گذارده، شبانی کردن گله کوچک خدا در خانه خودمان می‌باشد. تربیت فرزند خطیرترین وظیفه‌ای بوده که خدا بر دوش شخص من گذاشته است؛ و یقین دارم که اکثر والدین در این نظر با من شریک‌اند. ما باید فرزندان خود را طوری تربیت کنیم که بطور کامل متکی به فیض و حکمت خداوندمان عیسی مسیح باشند.

احتمال شکست

به‌هنگام تربیت فرزندان، باید به این نکته توجه داشته باشیم که حتی اگر مهربانترین والدین باشیم و وفادارانه از تمام رهنمودهای الهی پیروی کنیم، باز هیچیک از اینها تضمین نمی‌کند که فرزند ما چگونه بار آید که آرزویش را داریم. واقعیت این است که خدا فرزند ما را با اراده‌ای آزاد آفریده و هر کودکی باید مسؤلیت اعمال خود را تقبل کند. بچه‌های ما ممکن است علی‌رغم تمام تلاشهای ما، به راه دیگری بروند و ما را دلشکسته سازند. اگر فرزندانمان از طریق خداوند و زندگی خداپسندانه منحرف شوند، معمولاً فکر می‌کنیم که تقصیر ما بوده است.

به یاد دارم که یک بار می‌کوشیدم مادری را دلداری دهم که به حال فرزندش و قصورات اخلاقی او می‌گریست. خدا مرا هدایت کرد که از او بپرسم: ”پدر آدم و حوا که بود؟“ فوراً پاسخ داد: ”خدا!“ پرسیدم: ”آیا فرزندانش منحرف شدند؟“ در حالیکه اشک از چشمانش جاری

بود، به من نگاه کرد؛ گفتم: ”او کامل‌ترین پدر بود، اما فرزندانش در گناه افتادند.“ در ادامه گفتم که ما باید نهایت تلاش خود را بکنیم تا فرزندانمان را در طریق خداوند تربیت کنیم، اما حتی اگر در این امر بی‌نقص باشیم، باز این احتمال هست که فرزندانمان تصمیم بگیرند به را دلخواه خودشان بروند. اما بااینحال، این امید بزرگ را داریم که فرزندانمان بخشی از عهدی باشند که خدا با ما بسته و اینکه ایشان نیز متعلق به خداوند می‌باشند.

تأثیرات تعیین‌کننده

والدین مسیحی آرزو دارند که فرزندانشان مسیح را بشناسند و بیاموزند که در طریق‌های او گام بردارند. کلام خدا می‌فرماید: "مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در راستی سلوک می‌نمایند" (سوم یوحنا ۴). کاری که والدین باید انجام دهند این است که رهنمودهای کتاب‌مقدس را در خصوص تغییر خصائل و شکل بخشیدن به آنها بیاموزند. والدین اکثر اوقات فقط به این فکرند که رفتاری را تغییر دهند؛ البته ضروری است که به کودکان به روشنی نشان دهیم که چه نوع رفتاری در خانواده مسیحی قابل پذیرش نیست. اما پیش از آنکه به بحث در باره دیدگاه کتاب‌مقدس در خصوص تأدیب فرزندانمان بپردازیم، مایلم والدین را دعوت کنم تا تصویر بزرگتری را درک کنند؛ این تصویر مربوط به "تأثیرات تعیین‌کننده" در زندگی فرزندان است. در خصوص این موضوع، از یکی از بهترین کتاب‌هایی که در زمینه تربیت فرزند خوانده‌ام استفاده کرده‌ام، به‌نام "شبانای کردن قلب کودک" به‌قلم تد تریپ (Tedd Tripp).

تد تریپ از اصطلاح "تأثیرات تعیین‌کننده" استفاده می‌کند. منظور از این اصطلاح آن رویدادها و موقعیت‌ها در سالهای رشد کودک است که او را تبدیل به شخصی کرده که الان هست. او معتقد است که برای این امر، منطقی کتاب‌مقدسی وجود دارد؛ در این زمینه، به تثبیه ۶، افسسیان ۶، و کولسیان ۳ اشاره می‌کند. او می‌افزاید که رشد کودک نتیجه دو عامل است: یکی تجربیات زندگی او، و دیگری نحوه واکنش او در مقابل این تجربیات. برای مثال، دو کودک را در نظر بگیرید که

در محیط خانوادگی نامساعدی پرورش یافته‌اند، اما تحت تأثیرات متفاوتی بوده‌اند، زیرا در مقابل واقعیت‌های زندگی، واکنشهایی متفاوت نشان داده‌اند. به این ترتیب، هدف پرورش کودک این است که فرزندانمان را به شناختی نجاتبخش از مسیح هدایت کنیم و به ایشان بیاموزیم که به‌گونه‌ای مسیح‌محورانه به زندگی واکنش نشان دهند. لذا ضروری است که نخست تأثیرات تعیین‌کننده اصلی در زندگی فرزندانمان را مرور کنیم.

ساختار خانواده

درک این امر بسیار مهم است که خانواده یک واحد است و رفتار متقابل اعضای آن، تأثیری تعیین‌کننده بر رشد کودکان در آن خانواده دارد. باید دید که آیا پدر و مادر هر دو در خانواده حضور دارند؟ چند کودک در خانواده هست؟ ترتیب تولدشان چگونه است؟ اگر یکی از والدین در اثر مرگ یا جدایی ناشی از شرایط خارج از کنترل، در خانواده نباشد، کودک ممکن است احساس طردشدگی عمیقی بکند. ریشه برخی از مشکلات رفتاری را می‌توان مستقیماً در ساختار خانواده یافت. خدا مشتاق است که فرزندان در خانواده، هم از حضور پدر بهره‌مند باشند و هم از حضور مادر؛ هر چقدر پدر و مادر برای یکدیگر احترام بیشتر قائل باشند، فرزندان احساس امنیت بیشتری می‌کنند.

ارزشهای خانواده

در هر خانواده، ارزشهایی ناگفته هست که کودکان خیلی زود آنها را می‌آموزند. ایشان خیلی سریع تشخیص می‌دهند که چه چیزهایی واقعاً برای والدینشان مهم است. والدین از چه چیزهایی عصبانی می‌شوند؟ والدین برای چه چیزی بیشتر ارزش قائل‌اند؟ از پسرچه‌ای پرسیدند که کدام کار او بیشتر باعث عصبانیت والدینش می‌شود، مثلاً شکستن ظرفی گرانقیمت یا دروغ گفتن؟ پاسخش بسیار پرمعنی بود: "شکستن ظرف!" خانواده‌ها از نظامی ارزشی برخوردارند که در روان کودکان

حک می‌شود. مادر من قانونی داشت که از همه برتر بود: ما هیچوقت نمی‌بایست از او ناطاعتی کنیم. ما آموخته بودیم که اطاعت، قانون محبت است. این ارزش خانوادگی، تعیین‌کننده تملی زنگی من بود. والدین باید با یکدیگر و با فرزندان خود، در باره ارزشهای بی‌همتای مسیحی بحث کنند، ارزشهایی که باید بر خانواده حاکم باشند و همه به آن احترام بگذارند.

نقش والدین

در خانواده، هر عضوی نقشی ایفا می‌کند. برخی از پدرها ارتباط کمی با بچه‌ها دارند و بیشتر نان‌آور خانه هستند؛ این مادر است که به پرورش کودکان می‌پردازد و با آنان ارتباط عاطفی دارد. این امر که چه کسی تصمیم‌گیرنده اصلی خانواده است و مسؤول اداره امور مالی است، از خانواده تا خانواده فرق می‌کند. فرزندان اساساً آنچه را که می‌بینند تقلید می‌کنند و اغلب نقشی را بازی می‌کنند که در خانواده خودشان دیده‌اند.

نحوه حل مشکلات در خانواده

خانواده‌ای نیست که در آن مشکل و اختلافی وجود نداشته باشد؛ اما این بدان معنی نیست که در همه خانواده‌ها حتماً منازعه و جنگ و جدال هست. بعضی‌ها دعوی لفظی و داد و فریاد می‌کنند و بعضی دیگر، گوشه‌انزوا اختیار می‌کنند و از مجادله می‌پرهیزند. بعضی‌ها دوست دارند در باره مشکل گفت و گو کنند، و بعضی دیگر ترجیح می‌دهند مشکل را "زیر فرش پنهان کنند"، به این امید که مشکل خودبه‌خود حل خواهد شد. این روشهای حل اختلاف معمولاً در آغاز ازواج، نمایانتر است زیرا هر یک از طرفین، به آن شیوه‌ای با مشکل برخورد می‌کند که در خانواده خودش معمول بوده است. اگر پدر خانواده عادت داشته که دست به روی همسر خود بلند کند، جای تعجب نیست که پسرش نیز همان عادت را دنبال کند.

نحوه رویارویی خانواده با شکستها

وقتی کودک در کاری شکست می‌خورد، چه اتفاقی می‌افتد؟ در بعضی خانواده‌ها، مسأله را به شوخی برگذار می‌کنند و در بعضی دیگر، به توییح و شماتت بچه می‌پردازند. برخی دیگر از خانواده‌ها، شیوه تشویق را در پیش می‌گیرند. مادر من اهل تشویق بود؛ وقتی با نمرات خراب به خانه می‌آمدم، با محبت از من می‌پرسید که آیا نهایت تلاش خود را کرده بودم یا نه. وقتی می‌گفتم که کرده بودم، می‌گفت: "پس نمی‌توانم انتظار بیشتر از این را داشته باشم؛ اما آیا مطمئنی که این نهایت تلاشت بود؟" واقعیت این بود که من نهایت تلاش خود را نکرده بودم؛ اما رفتار مادرم باعث می‌شد که مشتاق شوم دفعه بعد، تلاش بیشتری بکنم.

تاریخچه منحصر به فرد خانوادگی

هر خانواده تاریخچه خاص خود را دارد که روح آن را شکل می‌بخشد. خانواده از کجا آمده؟ در خانواده چه رویدادهای خاصی اتفاق افتاده است؟ آیا والدین یا پدر بزرگ و مادر بزرگ با مرگی ناگهانی از جهان رفته‌اند؟ حرفه والدینتان چه بوده و میزان تحصیلاتشان تا چه اندازه بوده است؟

هدف ما از طرح این تأثیرات تعیین‌کننده در زندگی فرزندانمان، این نیست که به این نتیجه‌گیری نادرست برسیم که این تأثیرات به‌گونه‌ای تغییر ناپذیر تعیین می‌کنند که فرزندانمان چگونه خواهند بود و اینکه ایشان عاجزانه قربانیان این تأثیرات هستند. در ضمن، منظورمان نیز این نیست که بگوییم اگر والدین محیطی کامل ایجاد کنند، فرزندانمان حتماً مسیحیانی بی‌نقص خواهند بود. منظور ما این است که والدین نگرشی واقع‌بینانه در مورد تربیت فرزند داشته باشند و بکوشند از اصول الهی برای پرورش ایشان بهره‌جویند و درک کنند که در نهایت، هر فرزندی در مقابل خدا،

مسئول کنش و واکنشهای خود نسبت به والدین و موقعیت‌هایی است که در آن
پرورش یافته است.

وظیفه والدین

تربیت فرزند به روش الهی به این معنی است که دل والدین با خدا راست باشد و بدانند که کودک را چگونه باید به سوی ایمان به مسیح هدایت کنند. دنیای ما وظیفه والدین را محدود کرده به تأمین نیازهای مادی و عاطفی کودک؛ اما در مسیحیت، این وظیفه ابعاد گسترده‌تری به خود می‌گیرد. این وظیفه شامل کمک به فرزند برای درک ماهیت واقعی زندگی و هویتش از چشم‌انداز کتاب‌مقدس می‌گردد. "این سخنانی که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد، و آنها را به پسرانت به‌دقت تعلیم نما، و حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما" (تثنیه ۶: ۶-۷). وظیفه والدین مستلزم برخورداری از رابطه‌ای صمیمی با فرزند می‌باشد که فقط از طریق صرف وقت با او در جریان طبیعی زندگی به‌دست می‌آید. وظیفه والدین فقط این نیست که رفتار کودک را طوری تنظیم کنند که باعث سرافکنندگی یا عصبانیتشان نشود، بلکه باید دل کودک را به سوی خدا هدایت کنند.

وظیفه والدین

خدا به ابراهیم دستورالعمل خاصی برای تربیت فرزندانش داد؛ فرمود: "او را می‌شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود

امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را بهجا آورند" (پیدایش ۱۸: ۱۹). لذا وظیفه والدین مسیحی این است که طریق خداوند را به فرزندان خود تعلیم دهند، یعنی اینکه به ایشان کمک کنند تا معیارهای الهی را درک کنند و دل گناهکار خود را بشناسند، و نیز ایشان را بهسوی محبت و رحمت خدا در عیسی مسیح هدایت کنند. والدین باید با اطمینان بدانند که خدا ایشان را شبان فرزندانشان ساخته و برای این منظور اختیار خاصی به ایشان عطا کرده است.

بسیاری از والدین در مقابل فرزندان خود منفعل می‌باشند و برای آنان نقش مشاور یا مدیر برنامه را ایفا می‌کنند. می‌ترسند که مبدا فرزند خود را برنجانند یا اراده خود را بر او تحمیل کنند؛ نتیجه این می‌شود که فرزندان بر امور خانواده حکمرانی می‌کنند. یک بار از مادری پرسیدم که چرا به کلیسا نمی‌آید. گفت که چون فرزندش دوست ندارد به کلیسا بیاید. به این ترتیب، کودک داشت برنامه والدین خود را کنترل می‌کرد و باعث می‌شد که ایشان حکم کلام خدا را برای شرکت در گردهم‌آیی ایمانداران اجرا نکنند. لذا والدین مسیحی باید درک کنند که اختیار و اقتدارشان برای تعلیم دادن و اصلاح کردن و انضباط نمودن فرزندان، از سوی خدا به ایشان داده شده و باید تحت کنترل روح‌القدس اجرا شود؛ ایشان باید بدانند که برای این اختیار و اقتدار، به خدا پاسخگو هستند.

● پولس دو دستورالعمل مشخص به والدین می‌دهد: در افسسیان ۶: ۴، به پدرها می‌فرماید: "ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید، بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید." پولس به پدران هشدار می‌دهد که اهدافی دست‌نیافتنی برای فرزندان خود تعیین نکنند، و ایشان را در صورت شکست یا قصور، تحقیر نکنند و به خشم

نیاورند، بلکه به ایشان بیاموزند که سلوک در فیض مسیح چه مفهومی دارد. بسیاری از فرزندان عمیقاً از رفتار پدران خود جریحه‌دار هستند زیرا ایشان هیچگاه کارهای فرزندان خود را مورد تأیید یا تشویق قرار نداده‌اند. درضمن، این بدان معنی است که پدرها اگر خودشان نیز مرتکب اشتباهی شوند، باید آن را تصدیق کنند.

یک بار از یک نوجوان پرسیدم که آیا پدرش هرگز اشتباهی در روابطش با خانواده مرتکب شده یا نه. گفت: "پدرم هرگز اشتباهی نکرده است." مقصود او در واقع این بود که پدرش هیچگاه قصور و خطای خود را تصدیق نکرده است. پدرهایی که معیارهایی دست‌نیافتنی برای فرزندان خود تعیین می‌کنند و در مقابل شکستهای ایشان عصبانی می‌شوند، و هیچگاه خطای خود را تصدیق نمی‌کنند، در نهایت فرزندان خود را عاصی و خشمگین می‌سازند و از خود می‌رانند.

● دستورالعمل دوم پولس رسول در کولسیان ۳: ۲۱ یافت می‌شود: "ای پدران، فرزندان خود را خشمگین (یا تلخ) مسازید، مبادا شکسته‌دل شوند." تلخی از این ناشی می‌شود که جراحات یا گناهی به‌گونه‌ای مسیح‌محور مورد درمان و توجه قرار نگرفته باشد. پولس باز از والدین درخواست می‌کند تا رابطه‌ای باز با فرزندان خود داشته باشند تا کدورت‌ها مورد بحث قرار گیرند و برطرف شوند. این بدان معنی است که نباید محیط و شرایطی ایجاد کرد که فرزند نتواند دل خود را به روی والدین خود باز کند و بگوید که در چه امری از جانب ایشان جریحه‌دار شده؛ والدین باید بگذارند فرزندانشان بدانند که چقدر ایشان را دوست دارند، حتی اگر کاری که کرده‌اند، باعث خشنودی ایشان نشده باشد.

دل فرزند

کتاب مقدس بسیار روشن در باره دل فرزندان سخن می‌گوید. بعضی بر این باورند که کودک بی‌گناه به دنیا می‌آید و فقط از سن خاصی که این اشخاص تعیین می‌کنند، گناهکار و مسئول اعمال خود می‌شود. اما کتاب مقدس اعلام می‌دارد که کودک با طبیعت گناه به دنیا می‌آید و قطعاً گناه خواهد کرد. داود این حقیقت را اینچنین بیان می‌دارد: "اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید" (مزمور ۵۱: ۵). بسیار حیاتی است که فرزند خود را از نظر اخلاقی خنثی به‌شمار نیاورید، بلکه بدانید که او گناهکاری است که به فیض نیاز دارد.

من به تجربه دیده‌ام که کودکان پیش از آنکه به‌سوی مسیح بیایند، خود را می‌پرستند. بچه‌وار بودن معمولاً به‌معنی خودمحوری است؛ بچه‌ها وسایل خود را دوست دارند و خیلی راحت بر سر آنها با یکدیگر دعوا می‌کنند. کودکان دوست دارند مرکز توجه باشند. نمونه این امر زمانی است که تلفن زنگ می‌زند، و فرزند شما که تا لحظاتی پیش به‌تنهایی و شاد و خرم مشغول بازی بود، شروع به سر و صدا می‌کند و مانع حرف زدن شما می‌شود. ایشان می‌خواهند در جمع مورد تأیید و مقبولیت قرار گیرند، برای همین، دست به هر کاری می‌زنند تا لباس یا اشیائی را بخرید که سایر بچه‌ها دارند. اما مشکل زمانی سر بر می‌آورد که شما از او کاری را بخواهید که دوست ندارد انجام دهد. در عمق وجود کودکان، موجودی سرکش وجود دارد که می‌خواهد اراده خودش انجام شود. دعوای معمولاً بر سر این رخ می‌دهد که خواست و اراده چه کسی انجام شود. اغلب اشتباهات والدین نیز درست در همین

نقطه صورت می‌گیرد چون ایشان با توسل به انواع اقدامات ابداعی، می‌کوشند فرزندان خود را وادار کنند که به خواست ایشان عمل کنند. برای تغییر دل فرزندان، فقط یک درمان وجود دارد و آن صلیب مسیح است. والدینی که انتظار دارند فرزندانشان زندگی اخلاقی درستی داشته باشند بدون اینکه مسیح را بشناسند، خود را عمیقاً فریب می‌دهند. می‌توان کودک را تا زمانی که کمسن و سال است واداشت تا ظاهراً به خواست ما عمل کند، اما زمانی که به سن بلوغ و کمال رسید، دل واقعی خود را نشان می‌دهد. به همین سبب است که شبانی کردن دل فرزندان، وظیفه بنیادین والدین مسیحی است. "طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیر هم شود، از آن انحراف نخواهد ورزید" (امثال ۲۲: ۶).

اهداف والدین در تربیت فرزند

"اینک پسران میراث از جانب خداوند می‌باشند و ثمره رحم، اجرتی از اوست. مثل تیرها در دست مرد زورآور، همچنان هستند پسرانی جوانی" (مزمور ۱۲۷: ۳-۴).

تأثیر حالات والدین بر فرزندان

والدین مسیحی دعوت شده‌اند تا فرزندان خود را به روش الهی تربیت کنند. در مقالات گذشته از این مجموعه، دیدیم که این نکته بدان معنا است که والدین باید درک کنند که در امر تربیت فرزندان، نیرویی شکل‌دهنده در کار است. همچنین مشاهده کردیم که باید بیشترین اولویت را برای رابطه خود با خدا قائل شوند زیرا رابطه والدین با خدا و حالت قلبی ایشان، در نهایت، بیشترین تأثیر را بر فرزندان نشان دارد. یک بار، مادر جوانی از یک مشاور مسیحی دانا پرسید که تربیت فرزندش در شرایط جنگی کشورش، چه تأثیر بلندمدتی بر فرزندش خواهد داشت. مشاور در پاسخ پرسید: "خود شما از زندگی کردن در چنین شرایطی، چه احساسی دارید؟" مادر گفت: "خوب، احساس خوبی دارم چون معتقدم که خدا مرا خوانده است تا در آنجا باشم." مشاور گفت: "پس حتماً فرزندان هم احساس خوبی خواهد داشت!" سپس توضیح داد که فرزندان منعکس‌کننده حالت قلبی والدینشان می‌باشند. در این شماره، می‌خواهم نکته حیاتی دیگری را در امر تربیت فرزند

بررسی کنم؛ و آن این است که والدین چه هدفی برای فرزندانشان دارند.

به‌سوی چه هدفی؟

داود در مزمور ۱۲۷ یادآوری می‌کند که فرزندانمان به ما تعلق ندارند؛ خدا آنان را همچون میراثی به دستهای ما سپرده است. پس وظیفه والدین این است که وقت خود را با فرزندانشان صرف کنند تا ایشان را، تا سرحد امکان، برای یک زندگی ثمربخش آماده سازند. داود می‌فرماید که فرزندان همچون تیری هستند در دست جنگاوری ماهر که می‌داند آن را چگونه به‌سوی دشمن پرتاب کند. این تمثیل در خصوص تربیت فرزند، سؤال مناسبی را مطرح می‌سازد: "فرزندان خود را به‌سوی چه هدفی سوق می‌دهیم و چگونه تمام تلاشهای ممکن را انجام می‌دهیم تا ایشان را در مسیر اهداف خدا قرار دهیم؟" اهدافی که والدین برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند، بیانگر این است که خود ایشان چه اموری را موفقیت واقعی تلقی می‌کنند. اگر پدر و مادر بر سر این اهداف اتفاق نظر نداشته باشند، امکان بروز تنش به‌وجود می‌آید. من دیده‌ام که والدین معمولاً اهدافی را برای فرزندان خود بر می‌گزینند که در دنیای ما موفقیت به‌حساب می‌آید. این اهداف می‌توانند یکی از امور زیر باشد.

اهداف دنیوی برای فرزندان

۱- بسیاری از والدین بر این باورند که هدف اولیه برای فرزندانشان باید تحصیلات خوب باشد؛ لذا ایشان را به‌سمت بالاترین مدارج تحصیلی ممکن سوق می‌دهند.

۲- هدف مهم دیگر برای والدین این است که فرزندانشان بیشترین مهارت‌ها را کسب کنند؛ لذا ایشان را بر آن می‌دارند تا در اموری نظیر یادگیری موسیقی، فعالیت‌های ورزشی، و فراگیری کامپیوتر کسب مهارت کنند.

۳- بعضی از والدین این هدف را مد نظر دارند که فرزندانشان از لحاظ روان‌شناختی سالم باشند؛ لذا توجه خود را معطوف به این می‌کنند که عزت نفس ایشان را جریحه‌دار نسازند.

۴- اکثر والدین این هدف را نیز پیشه می‌کنند که فرزندان باادب تربیت کنند؛ لذا نهایت تلاش خود را می‌کنند که رفتارهای خوب به ایشان بیاموزند و ایشان را با شیوه زندگی خود همسو سازند. متأسفانه، گاه توجه ایشان فقط معطوف به رفتارهای ظاهری است و حالات درونی و قلبی کودک را نادیده می‌گیرند. به این ترتیب، وقتی کودک انتظارات والدین را با موفقیت بر آورده می‌سازد، ممکن است دچار غرور شود؛ اما اگر این انتظارات را برآورده نسازد، ممکن است دچار سرافکنگی گردد.

۵- برخی از والدین نیز این هدف را دنبال می‌کنند که فرزندان کاملاً مطیع تربیت کنند، و شاید تا آن حد که از ایشان انتظار خدمت داشته باشند. گرچه انتظار ایشان رفتاری پسندیده است، اما در عمل خواهان اعمال کنترل کامل بر فرزند خود می‌باشند. چنین هدفی ممکن است یا منجر به طغیان و بیگانگی شود، یا به انفعال، زیرا کودک هرگز نمی‌آموزد که در زندگی خود ابتکار عمل به‌خرج دهد.

اهداف الهی برای فرزندانمان

هر یک از این اهداف می‌تواند ارزش خاص خود را داشته باشد، اما لازم است والدین معنی واقعی موفقیت را درک کنند. در رومیان

۱۲: ۲ به ما هشدار داده شده که همشکل این جهان نشویم، بلکه با ایجاد تغییر در ذهن خود، رفتار خود را تغییر دهیم. حال، اگر بخواهیم تعریف خدا را جایگزین تعریف دنیا از موفقیت سازیم، این اهداف چه باید باشند؟ تصور می‌کنم خدا برای ما والدین مسیحی، دست‌کم شش هدف را در نظر دارد.

۱) ما باید به فرزندان خود بیاموزیم که پیرو امین مسیح باشند. پولس می‌فرماید: "انتظاری که از کارگزار می‌رود، این است که امین باشد" (۱-قرن ۴: ۲، هزاره نو). بزرگترین هدیه‌ای که می‌توانیم به فرزندان خود بدهیم، این است که به ایشان بیاموزیم که در زندگی خود نسبت به مسیح امین باشند. مادر من کتاب‌مقدس را بسیار دوست می‌داشت و ساعت‌های متمادی را در هفته صرف آموزش آن به ما می‌کرد. او اغلب به ما می‌گفت: "اگر مطمئن باشم با خداوند راه می‌روید، دیگر نگران این نخواهم بود که چه شغلی را انتخاب خواهید کرد!" وقتی مرا در آغاز نوجوانی به مدرسه شبانه‌روزی فرستادند، او هر هفته برایم نامه می‌نوشت و در آن، آیات کتاب‌مقدس را با من در میان می‌گذاشت و می‌پرسید که رابطه‌ام با خدا چگونه است. اگر والدین به این تعلیم عیسی اعتقاد داشته باشند که فرمود "اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد" (متی ۶: ۳۳)، آنگاه هدفشان این خواهد بود که به فرزندان خود بیاموزند که با وفاداری با خداوند راه بروند.

۲) باید به فرزندان خود بیاموزیم که روحیه خدمت داشته باشند. خداوند ما رهبری خدمتگزار بود؛ قلب خدمتگزار او را زمانی مشاهده می‌کنیم که پایهای شاگردانش را شست و به ایشان فرمود: "به شما نمونه‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید" (یوحنا ۱۳: ۱۵). وقتی فرزندان من در سنین نوجوانی بودند، کلیسای ما خدمتی را

ترتیب داد تا نوجوانان هر هفته، یک بعد از ظهر، به خانه افراد محله بروند و در کارها به ایشان کمک کنند.

۳) باید به فرزندان خود بیاموزیم که طرز فکر مسیح را داشته باشند. پولس می‌فرماید: "همان طرز فکری را داشته باشید که مسیح عیسی داشت" (فیل ۲: ۵، هزاره نو). طرز فکر را باید کسب کرد. کودک خیلی سریع، همان طرز فکری را منعکس می‌سازد که در ما می‌بیند. وظیفه ما این است که به او بیاموزیم تا طرز فکری را که منعکس می‌سازد، تشخیص دهد. من و همسر من اغلب از فرزندانمان می‌پرسیدیم که آیا دعا کرده‌اند یا نه. چقدر برایمان عجیب بود که ایشان حتی در سنین پایین، می‌گذاشتند ما بدانیم که آیا حالات درونی و طرز فکرشان خوب بوده یا بد. فرزندان باید حالات درونی بد را گناه تلقی کنند و آنها را اعتراف کرده، فروتنی و محبت را جایگزین آنها سازند.

۴) باید به فرزندانمان بیاموزیم که کلام خدا را دوست بدارند. داود می‌فرماید: "به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می‌سازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو" (مزمور ۱۱۹: ۹). وقتی بچه بودم، هر وقت برای صبحانه وارد اتاق می‌شدم، می‌دیدم که مادرم مشغول مطالعه کتاب مقدس است. او نه فقط کتاب مقدس را دوست داشت، بلکه آن را به ما نیز منتقل می‌ساخت.

۵) ما دعوت شده‌ایم تا قدرت امید کتاب مقدسی را به فرزندانمان نشان دهیم. پطرس در رساله‌اش به امید زنده اشاره کرده (۱-پطرس ۱: ۳)، امیدی که با ایمان به صفات الهی و وعده‌های ابدی او زنده نگاه داشته می‌شود. وقتی بچه بودم، شاگرد بسیار بدی بودم و اکثر معلمانم، امیدی به موفقیت من نداشتند. اما مادرم ایمان داشت که خدا هدفی برای من دارد؛ او هیچگاه امیدش را از دست نداد. این امید به مسیح بود که

به من کمک کرد تا پشتکار داشته باشم. به فرزندان خود امید مسیحی را هدیه کنید.

۶) باید به فرزندان خود بیاموزیم که اختلافات خود را با دیگران، با فروتنی و مهربانی حل کنند. پولس فرموده که به ما خدمت مصالحه سپرده شده است (۲-قرن ۵: ۱۸). این وظیفه را با حل مشکلات خانوادگی به روش الهی آغاز کنید. از فرزندان خود از بابت رفتارهای ناپسند خود عذرخواهی کنید و به ایشان بیاموزید که ببخشند و کینه در دل نگاه ندارند.

امید من این است که همه والدین مسیحی در مورد این شش نکته دعا کنند و از خدا طلب کمک نمایند تا فرزندان خود را در عدالت پرورش دهند.

روشهای تأدیب و انضباط

”طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید“ (امثال ۲۲: ۶).

مرور مطالب گذشته

هدف روشن همه والدین مسیحی این است که فرزندان خود را طوری تربیت کنند که خداوند ما عیسی را بشناسند و او را دوست بدارند. در بخشهای قبلی این مجموعه از مقالات، دیدیم که در زندگی فرزندان ما تأثیرات شکل‌دهنده و تعیین‌کننده متعددی وجود دارد که عمیقاً بر زندگی‌شان تأثیر می‌گذارند. لذا والدین مسیحی باید به‌دقت اهداف کتاب‌مقدسی را که می‌خواهند برای فرزندان‌شان تعیین کنند ارزیابی نمایند و آنها را در روابط روزمره خود با ایشان دنبال کنند. همانقدر که مهم است اهدافمان کتاب‌مقدسی باشند، مهم است روش کتاب‌مقدسی را نیز در عمل پیاده کنیم. ما اغلب به فکر روشهایی که مورد استفاده قرار می‌دهیم نیستیم، بنابراین یا روشها و فرهنگ والدین خود را دنبال می‌کنیم، یا نسبت به تجربیات کودکی خودمان واکنش نشان می‌دهیم و از افراط به تفریط می‌رویم. آنانی از ما که والدینی بسیار سختگیر داشته‌اند، اغلب بسیار سهل‌انگار می‌شوند. در این مقاله، می‌خواهیم روش دنیا را برای تربیت کودک نشان دهیم، روشهایی که منتهی به اهداف الهی که برای فرزندان خود در نظر داریم، نمی‌شوند.

روش ایجاد تغییر در رفتار

نخستین دسته از روشها که والدین برای تأدیب و انضباط فرزندان شان به کار می‌گیرند، "تغییر رفتار" می‌باشد. این فلسفه تعلیم می‌دهد که رفتار خوب را باید پاداش داد و رفتار بد را باید تنبیه کرد. این روش در خصوص تربیت حیوانات بسیار موفقیت‌آمیز است و آنها را وادار می‌کند که کارهای خاصی را انجام دهند. اما خواهیم دید که در امر تربیت فرزندانمان نتیجه خوبی ندارد و موجب نمی‌شود که عدالت را دوست بدارند و فیض خدا را بپذیرند.

اکنون که می‌خواهیم به برخی از روشهای انضباطی خاص در امر تربیت فرزند بپردازیم، امید من این است که بتوانید تشخیص دهید که خودتان چه نوع والدی هستید، و بتوانید کوتاهی‌های خود را ارزیابی کنید و تغییرات ممکن را ایجاد نمایید تا ثمرات روحانی مناسب را در فرزندانان پدید آورید.

والدین خشن

برخی از والدین فرزندان خود را تهدید می‌کنند که چنانچه اطاعت نکنند، متحمل عواقب وخیمی خواهند شد. چنین والدینی اغلب صدای خود را بلند می‌کنند و جملات تمسخرآمیز یا آزاردهند به کار می‌برند یا حتی ممکن است به‌هنگام عصبانیت، به کتک زدن متوسل شوند. چنین کودکانی در بزرگسالی افرادی بسیار عصبانی خواهند بود و از نظر عاطفی از خانواده می‌پُرنند و در اولین فرصت، خانه را ترک می‌کنند.

والدین منفعل

برخی دیگر از والدین بسیار منفعل می‌باشند و محدودیت‌های کمی برای فرزندانشان قائل می‌شوند. این دست از والدین خیلی راحت آلت دست فرزندان خود قرار می‌گیرند زیرا به تأیید ایشان بیش از تأیید خدا نیاز دارند. چنین کودکی ممکن است در بزرگسالی بسیار بی‌انضباط گردد و بکوشد دیگران را آلت دست قرار دهد.

والدین رشوه‌دهنده

این دست از والدین به رفتار خوب پاداش می‌دهند و بی‌آنکه متوجه باشند، فرزندان خود را عادت می‌دهند که اول به دنبال منافع خود باشند زیرا تشویق می‌شوند کارهایی را انجام دهند که پاداشی در بر دارد. چنین کودکانی در بزرگسالی متمایل به این خواهند بود که هر چه می‌کنند، برای منافع شخصی‌شان باشد، و با به‌کار بردن همین روش پاداش دادن، از دیگران برای رسیدن به مقصود خود استفاده می‌کنند.

والدین پیمانکار

این دست از والدین می‌کوشند به فرزندانشان بفهمانند که چه انتظاری از ایشان دارند و به این وسیله با ایشان قراردادی می‌بندند: اگر برخی مقررات را رعایت کنند، از منافی برخوردار خواهند شد. اشکال این کار در این است که ممکن است به فرزندان خود روش زندگی شریعت‌گرایانه‌ای را بیاموزند. کودکان اگر این مقررات را انجام ندهند، احساس تقصیر و شکست می‌کنند؛ آنان کار خوب را با انگیزه کسب برخی منافع انجام می‌دهند، نه از روی صداقت و احساس مسؤلیت.

روش بازی با عواطف

دومین دسته از روشها، روش بازی با عواطف است. طبق این روش، والدین به طریق‌های مختلف با احساسات و عواطف فرزندانشان بازی می‌کنند؛ این امر می‌تواند جراحاتی برای تمام عمر بر روح ایشان بر جای بگذارد.

ایجاد ترس

والدینی که از عامل ترس استفاده می‌کنند و به فرزندان‌شان می‌گویند که اگر درست رفتار نکنند برایشان گران تمام خواهد شد، ایشان را تربیت می‌کنند تا در ترس زندگی کنند. این قبیل والدین باید مجدداً به کتاب مقدس رجوع کنند و اول یوحنا ۴: ۱۸ را بخوانند که می‌فرماید: ”در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می‌راند؛ زیرا ترس از مکافات سرچشمه می‌گیرد و کسی که می‌ترسد، در محبت به کمال نرسیده است“ (ترجمه هزاره نو).

شرمسار کردن

عده‌ای دیگر از والدین استاد شرمسار کردن کودکان هستند. ایشان اغلب چنین جملاتی به‌کار می‌برند: ”خجالت بکش! تو ما را پیش مهمانان خجالت‌زده کردی!“ شرمساری احساس عمیقی است که شخص را متقاعد می‌سازد که دچار اشتباه است، بدون اینکه آن رهایی را که در صلیب هست، ارائه کند. شرمندگی می‌تواند شخص را به اعماق افسردگی بکشانند. ما باید به فرزندانمان آن احساس واقعی تقصیر برای گناهی را که رخ داده تعلیم دهیم، نه شرمسار شدن را؛ باید به ایشان بیاموزیم که نزد مسیح بروند تا بخشایش را دریافت دارند

و مشارکت و رفاقتشان مجدداً برقرار شود. کلام خدا می‌فرماید: ”... آن که بر او توکل کند، سرافکنده نشود“ (رومیان ۹: ۳۳، هزاره نو). استفاده از شرمسار کردن برای تأدیب کودک، در نهایت او را تبدیل به شخصی خواهد ساخت که با فیض مسیح مقاومت می‌کند و حتی اگر ایماندار شود، به احتمال زیاد در سراسر عمر خود با احساس شرمساری دست به گریبان خواهد بود.

طرد کودک

روش دیگر برای بازی با عواطف کودک، طرد او است. در این روش، والدین عدم تأیید خود را با باز داشتن محبت و رفاقت خود از کودک نشان می‌دهند. مثلاً او را به اتاقش می‌فرستند و ساعت‌ها و حتی روزها با او حرف نمی‌زنند. در امر تربیت کودک، این روش واقعاً بی‌رحمانه و غیر مؤثر است زیرا به او می‌آموزد که گناه منجر به جدایی و تنهایی و افسردگی می‌شود بی‌آنکه راهی برای مصالحه باشد. چقدر مؤثرتر خواهد بود که والدین به کودک بگویند: ”رفتار تو دل من و خدا را رنجاند، اما هر وقت برای کاری که کردی پشیمان شدی، نه فقط خدا تو را می‌بخشد، بلکه من نیز تو را خواهم بخشید.“ این به کودک این امکان را می‌دهد که بار گناه خود را احساس کند و ببیند که رفاقت و مشارکت خود را با خدا و والدینش گسسته، اما راهی برای بازگشت و پاک کردن وجدانش باقی است. چرا به کودک تعلیم ندهیم که اول یوحنا ۱: ۹ را حفظ کند: ”اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر ناراستی پاکمان می‌سازد“ (ترجمه هزاره نو). نتیجه تربیت به روش طرد کردن، به احتمال زیاد سبب خواهد شد که کودک در بزرگسالی مدام در صدد

جلب رضایت دیگران باشد و هیچ قدرتی برای ایستادن برای مسیح احساس نکند، و نسبت به والدین و دیگران احساس دوری عاطفی کند.

نتیجه

در تحلیلی نهایی، روشهایی که مورد بررسی قرار دادیم، فقط سبب می‌شود که کودک رفتار ظاهری خود را کنترل کند، اما مشکلات دل خود را حل نکند. بدتر از آن، سبب می‌شود که بت منافع شخصی را بپرستد تا اینکه خدای زنده را عبادت کند. این روشهای دنیوی فاصله عاطفی عظیمی میان ما و فرزندانمان پدید می‌آورد که منجر به سالها بیگانگی و دوری میان ایشان می‌گردد. این قبیل کودکان اغلب تمام زندگی خود را در عطش تأیید والدین صرف می‌کنند و به این سمت سوق داده می‌شوند که به موفقیت و ثروت برسند فقط به این منظور که از والدینشان این جمله را بشنوند: ”آفرین! به تو افتخار می‌کنم!“ کودکانی که با این روشها تربیت شده‌اند، همواره با مسأله پذیرش خویشتن و نیز فیض در کشمکش بسر می‌برند. روش درست و راستین کتاب مقدس برای تربیت فرزند این است که دل ایشان را به سمت رابطه‌ای شخصی با مسیح شبانی کنیم و سپس به ایشان کمک کنیم تا در راه مسیح گام بر دارند و نگرشهای نادرست دل خود را تشخیص دهند و اینکه چگونه با فروتنی توبه کنند و رحمت و فیض خدا را دریافت دارند.

روش کتاب مقدس برای انضباط فرزند

”از طفل خود تأدیب را باز مدار“ (امثال ۲۳: ۱۳).

کمتر پیش می‌آید که والدین در خصوص این امر مخالفتی ابراز کنند که گاه به گاه، تأدیب و انضباط فرزندان ضرورت دارد؛ آنچه که بیشتر مورد اختلاف است، چگونگی اجرای این تأدیب است. در بسیاری از مواقع، این موضوع حساس نه فقط موجب تنش میان والدین می‌شود، بلکه میان والدین و کلیسا نیز تنش بوجود می‌آورد. به همین دلیل، نیاز میرمی احساس می‌شود که موضوع تأدیب فرزندان را در کتاب مقدس بررسی کنیم. در مقاله گذشته، بسیاری از روشهای دنیای خود را برای ایجاد تغییر در رفتار کودک بررسی کردم. اکنون مایلیم تعلیم کلام خدا را در زمینه این موضوع حیاتی مورد بحث قرار دهیم. من معتقدم که وقتی والدین روشهای الهی برای تأدیب فرزندان را با دقت بررسی کنند، نه فقط از روش خود اطمینان حاصل می‌کنند و آن را به فرزندشان منتقل می‌سازند، بلکه این امر سبب می‌شود که تنش میان خودشان (یعنی میان شوهر و زن) را از میان بردارند، تنشی که ناشی است از عدم برخورداری از نگرشی یکسان در خصوص تأدیب فرزندان.

هدف از تأدیب

هدف انضباط و تأدیب کتاب مقدسی این نیست که رفتار فرزندانمان را تغییر دهیم، بلکه تا مشکل دل آنها را حل کنیم. در امثال ۲۳: ۱۹ نصیحت پدری خداترس را می‌شنویم که می‌گوید: ”پس تو ای پسرم بشنو و حکیم باش و دل خود را در طریق، مستقیم گردان.“ حکمت روش زندگی است که بر پایه ترس خدا بنا شده است (امثال ۱: ۷) و از غیرت برای خدا ناشی می‌شود. امثال ۲۳: ۱۷ می‌فرماید: ”دل تو به جهت گناهکاران غیور نباشد، اما به جهت ترس خداوند، تمامی روز غیور باش.“ کلام خدا می‌فرماید که فرزندان ما وجدان دارند، یعنی در نهاد خود حس تشخیص درست از نادرست را دارند. والدین خداترس با چنین بینشی، باید بکوشند با وجدان فرزندانشان سخن بگویند. وقتی فرزند ما در تجربیات زندگی رشد می‌کند، برای کارهایی که می‌داند نادرست است احساس خطا خواهد کرد. اما اگر نداند که خدا راه آمرزش گناهان و پاک شدن از آنها را فراهم کردن، ممکن است دو واکنش خسارت‌بار نشان دهد. ممکن است برای رفتار بدش بهانه‌تراشی کند؛ و این همان کاری است که آدم کرد آن زمان که خدا گنااهش را توبیخ فرمود. او تقصیر را به گردن زن انداخت. یا ممکن است زیر بار سنگین احساس تقصیر خرد شود و بیش از حد خود را محکوم سازد. این اندوه همان است که پولس می‌فرماید: ”اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه می‌باشد“ (دوم قرنتیان ۷: ۱۰).

اگر فرزندان هنوز مسیح را نمی‌شناسد، مطمئن باشید که رفتار گناه‌آلودش یا باعث می‌شود که او در توجیه گناه خود به خودش و به دیگران خلاق‌تر شود، یا او را در احساس تقصیر غرق می‌سازد که چنین حالتی در او احساس بی‌ارزشی بوجود می‌آورد. هر دو این

حالات می‌تواند کودک را به مرحله‌ای بکشاند که ایمان والدین خود را رها سازد.

توجیه امر به فرزندان

آنچه که در تربیت کودک بسیار مهم است، این است که از همان آغاز حقیقت را به او بگویید. فرزند خود را با معیارهای عادلانه خدا در کتاب مقدس آشنا کنید و به او راههای والا و مقدس خدا را نشان دهید. بسیاری از والدین می‌ترسند که فرزندشان در اثر این معیارهای والا یا احساس تقصیر کند یا سرخورده شود؛ از اینرو، راه آسان را انتخاب می‌کنند و انتظارات خود از فرزند را پایین می‌آورند. بجای پایین آوردن انتظارات که قطعاً خدا را خشنود نمی‌سازد، آنچه باعث جلال یافتن بیشتر خدا می‌شود این است که به فرزند خود بیاموزیم چگونه با قدرت روح القدس، زندگی عادلانه‌ای داشته باشد. بنابراین، تردیدی به خود راه ندهید که مقررات روشنی در خانه داشته باشید و به آنها پایبند باشید و از اینراه گناه فرزند خود را به او نشان دهید. اما وقتی گناه فرزند خود را به او نشان می‌دهید، حتماً به او توضیح دهید که خدا توسط خون مسیح راه درمان گناه را مهیا کرده، و او را هدایت کنید تا به حضور خدا رفته، گناهِش را اعتراف کند و آمرزش الهی را دریافت دارد. وقتی به فرزندتان کمک می‌کنید که با گناهکار بودن خود روبرو شود و به او می‌آموزید که وجدان خود را نزد خدا پاک سازد، در واقع به او طریق‌های حکمت الهی را تعلیم می‌دهید؛ آنگاه او به شما و به خدا نزدیکتر خواهد شد.

تأدیب بدنی

اکنون به موضوع استفاده از تأدیب بدنی می‌پردازیم. کتاب مقدس در این خصوص خیلی روشن سخن می‌گوید و مطالب بسیاری برای گفتن دارد. ”از طفل خود تأدیب را باز مدار که اگر او را با چوب بزنی نخواهد مرد؛ پس او را با چوب بزنی، و جان او را از هاپیه نجات خواهی داد“ (امثال ۲۳: ۱۳ و ۱۴). وقتی آیات کتاب مقدس را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که تنبیه بدنی مجازات گناه نیست، و نباید وسیله‌ای باشد برای تخلیه خشم والدین، بلکه برای آن است که به کودک عواقب ناطاعتی و گناه را تعلیم دهد. ”حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تأدیب آن را از او دور خواهد کرد“ (امثال ۲۲: ۱۵). در این آیه می‌بینیم که دل کودک پر است از حماقت؛ منظور این است که در دل ما ترس خدا و میل به تسلیم به حاکمیت او نیست؛ و بجای آن، محرکی خودمحرورانه وجود دارد تا زندگی خود را تحت حاکمیت خواستها و ترسهای خود قرار دهیم. امثال ۲۹: ۱۵ می‌فرماید: ”چوب و تنبیه حکمت می‌بخشد، اما پسری که بی‌لگام باشد، مادر خود را خجل خواهد ساخت.“ در عبرانیان ۱۲: ۱۱ به‌گونه‌ای عمیق‌تر مفهوم تأدیب و تنبیه را مشاهده می‌کنیم؛ می‌فرماید: ”هیچ تأدیبی در حین انجام شدن خوشایند نیست، بلکه دردناک است. اما بعد، برای کسانی که به‌وسیله آن تربیت شده‌اند، میوه آرامش و پارسایی به بار می‌آورد.“ هدف تنبیه بدنی این است که به کودک بیاموزد که عدالت را دوست بدارد و اینکه آرامش ناشی از وجدانی پاک را به ارمغان بیاورد. تنبیه وقتی به‌درستی انجام شود، مسأله گناه را حل می‌کند و فرزند را به آغوش خدا و والدینش باز می‌گرداند.

استفاده درست از تأدیب بدنی

اجازه بدهید بطور خلاصه، نظرم را راجع به روش درست استفاده از تنبیه بدنی شرح دهم. اول برای فرزند خود مشخص کنید چه نوع رفتارهایی تخطی از اصول مورد قبول خانواده به‌شمار می‌آید، مانند ناطاعتی مستقیم از والدین، حرفهای زشت، و زدن دیگران. وقتی کودک از آنچه که بروشنی تعلیم داده‌اید ناطاعتی کرد، او را به جای خلوتی ببرید و به او توضیح دهید که خدا می‌خواهد او را تأدیب کنید. بسیار مهم است که این کار را با خشم و با استفاده از کلمات تحقیرآمیز انجام ندهید، بلکه با محبت. استفاده از قاشق چوبی برای زدن به دست مناسب است؛ به این شکل، کودک از دستهای والدینش نخواهد ترسید، بلکه قاشق را ابزار تنبیه تلقی خواهد کرد. سه یا چهار ضربه بر پشت او معمولاً اشک او را در خواهد آورد و موجب پشیمانی‌اش خواهد شد. حالا وقت آن است که کودک را در آغوش بگیرید و به او بگویید که چقدر دوستش دارید و اینکه خدا حاضر است او را ببخشد و قدرت بدهد تا دیگر گناه نکند. اگر نسبت به فرزندتان با خشم رفتار کرده‌اید یا روحیه بدی به‌کار برده‌اید، بسیار مناسب است که از او عذرخواهی کنید و با یکدیگر مصالحه کنید. در بسیاری از خانواده‌ها، چند بار استفاده از این نوع تنبیه کافی است.

وقتی بچه‌های ما کوچک بودند، من قاشقی چوبی را به دیوار آشپزخانه‌مان آویخته بودم و هر گاه فرزندانمان رفتار بدی نشان می‌دادند، بعضی اوقات فقط کافی بود نگاهی به آن بیندازم تا مسیر وقایع را تغییر دهم.

گرچه برای بسیاری از والدین دشوار است که فرزند خود را تنبیه کنند، اما بدانید که این کار را با محبت انجام می‌دهیم. محبتی که تأدیب

نمی‌کند، فقط نوعی احساس صرف است و هیچ شباهتی به محبتی که
خدا در مسیح نمایان می‌سازد ندارد.

تعلیم حقیقت به فرزندان

خدا به والدین مسیحی مسؤلیت‌های بسیاری داده است، اما هیچیک از آنها به اندازه تعلیم حقیقت به فرزندان مهم نیست. والدینی که فکر می‌کنند فرزندان‌شان بطور اتوماتیک به مسیح ایمان خواهند آورد صرفاً به این دلیل که در خانواده‌ای مسیحی زندگی می‌کنند، شبیه معماری هستند که دیواری را می‌سازد بدون آنکه بنیادی برایش بسازد یا از شاقولی استفاده کند. چنین معماری دیواری کج خواهد داشت که قطعاً فرو خواهد ریخت.

سه وعده از کتاب تثنیه

اخیراً کتاب تثنیه را مطالعه می‌کردم و با نهایت تعجب پی بردم که خدا وعده داده که اگر قوم اسرائیل راههای او را به فرزندان‌شان تعلیم دهند، سه برکت به آنها بدهد:

۱- حقیقت به ایشان حکمت خواهد بخشید تا از زندگی طولانی و بهتری برخوردار شوند. تثنیه ۴: ۴۰ می‌فرماید: ”فرايض و اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم نگاه دار تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، تا به ابد طویل نمایی.“ کودکانی که در خانواده‌ای بزرگ می‌شوند که در آن کتاب‌مقدس تعلیم داده می‌شود، نگرش‌شان به جهان طبق کلام خدا خواهد شد و دست به انتخاب‌های بهتری خواهند

زد و از وسوسه‌ها دوری خواهند جست و خصائل مسیحی در ایشان شکل خواهد گرفت.

۲- حقیقت به ایشان خواهد آموخت که خداوند خدایشان را دوست بدارند. تثنیه ۵: ۲۹ می‌فرماید: ”کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می‌ترسیدند و تمامی اوامر مرا در هر وقت به‌جا می‌آوردند تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد.“ کودکی که کلام خدا را آموخته، از همان طفولیت می‌داند که دوست داشتن خدا به‌معنی اطاعت کردن است. کلام خدا معیاری است که با فرزندانمان در میان می‌گذاریم. همین هفته، نوه دو ساله‌ام با دخترم به دیدار ما آمده بودند؛ دختر سعی می‌کرد او را تشویق کند که به خانه برگردند اما در این کار موفق نمی‌شد. پس به او گفت: ”عیسی می‌خواهد که چه کار کنی؟“ نوهام با خنده گفت: ”اطاعت“ و بعد راه خود را کشید و رفت! او داشت می‌آموخت که خدا از ما اطاعت می‌خواهد حتی اگر خودمان نخواهیم و حتی در مسیر نادرست حرکت کنیم. چقدر مهم است که فرزندانمان بدانند که مسیر درستی هست و خدا می‌خواهد آن را با تمام دل خود دوست بداریم.

۳- حقیقت راز زندگی‌ای پر از شادی را به ایشان خواهد آموخت. موسی می‌نویسد که اوامر او اوامری است که خدا از او خواسته تا به بنی اسرائیل تعلیم دهد ”تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فرایض و اوامر او را که من به شما امر می‌فرمایم نگاه داری، تو و پسرت و پسر پسرت، در تمام ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود.“ (تثنیه ۶: ۲). در زندگی شادی‌ای بزرگتر از شناخت خدا و لذت بردن از حضور او تا ابد وجود ندارد. والدین با آموزش دادن کلام خدا به فرزندان خود، به ایشان می‌آموزند که دوست داشتن و خدمت کردن به مسیح آن چیزی است که منجر به احساس رضایت و شادی خواهد شد.

مادرم دعا می‌کرد که هر یک از فرزندان خدا را در قاره‌ای متفاوت خدمت کنند. من فکر می‌کردم که علت این دعا این بود که او می‌خواست تا سر حد امکان ما را از خودش دور سازد، اما بعد پی بردم که او می‌خواست ما همان شادی را داشته باشیم که او به‌عنوان میسیونر در ایران داشت. او می‌خواست ما راز شادی دائمی را بیابیم.

چهار روش تعلیم حقیقت

در فصل ششم تثبیه، موسی روشی جامع برای آموزش حقیقت به فرزندان ارائه می‌دهد.

تعلیم دهیم

در آیه ۷ می‌فرماید که حقیقت را به ایشان ”تعلیم دهیم“. در عبری این کلمه به معنی تکرار کردن است. مقصود این است که والدین باید کلام خدا را طوری خوب بدانند که بتوانند آن را آنقدر تکرار کنند تا بر دل و ذهن ایشان حک شود. در عمل یعنی اینکه به فرزندان خود کمک کنیم تا آیات مهم را حفظ کنند و سرودهایی را بیاموزند که آکنده از حقیقت است. فرزندان ما زمانی کلام خدا را می‌آموزند که ببینند ما خودمان از آن اطاعت می‌کنیم. من اغلب به فرزندان خود یادآوری می‌کنم که اطاعت باعث برکت است. من این حقیقت را از طریق زندگی یوسف یا تعریف خاطرات دوران کودکی‌ام نشان می‌دهم که در آنها اطاعت باعث برکت گردید.

گفتگو کنیم

در آیه ۷ همچنین آمده که باید در مورد حقیقت ”گفتگو“ کنیم. والدین خیلی اوقات برای آموزش فرزندان خود به الگویی شبیه مدارس

می‌اندیشند. اما توجه بفرمایید که موسی از مخاطبین خود خواست تا فرزندان خود را در جریان طبیعی زندگی تعلیم دهند. روش گفت و گو بهترین روش است. وقتی سر میز غذا هستید، وقتی آنها را به مدرسه می‌برید، یا وقتی ایشان را به پارک می‌برید تا بازی کنند، با آنها در مورد کلام خدا گفتگو کنید. وقتی بیدار می‌شوند یا وقتی می‌خواهند به رختخواب بروند، اینها بهترین فرصت‌های طبیعی است که می‌توانید با ایشان دعا کنید و بینش روحانی را به آنان انتقال دهید. خوب به خاطر دارم که هر گاه سعی می‌کردم برنامه‌ای رسمی برای تعلیم فرزندانم ترتیب دهم، اقدام با موفقیت روبرو نمی‌شد. اما در جریان طبیعی زندگی، در اوقاتی که ایشان مسائل خود را با من در میان می‌گذاشتند، می‌توانستم بهتر حقایق کتاب مقدس را با ایشان در میان بگذارم و اقدام موفقیت‌آمیز می‌شد. این گفتگو گاه به شکل در میان گذاشتن شهادت‌م پیش می‌آمد، یا مشکلی برایشان پیش می‌آمد و فرصتی به دست می‌داد تا با ایشان دعا کنم، یا می‌توانستم به وفاداری خدا اشاره کنم، هر گاه که جواب دعایم را دریافت می‌داشتم.

علامت ببندیم!

آیه ۸ می‌فرماید: «آنها را بر دست خود برای علامت ببند.» در اینجا گویا موسی می‌خواهد بگوید که کاری کنیم که فرزندانمان ببینند که کلام خدا در دست و ذهن ما در عمل کار می‌کند. می‌خواهد که حقایق را در زندگی واقعی خود به‌کار ببندیم. می‌خواهد فرزندانمان ببینند که ما خودمان این حقایق را در زندگی روزمره خود به‌کار می‌بریم. همه اینها باعث می‌شود که ایشان در باره کلام خدا به تفکر بپردازند. می‌توانیم از فرزندان خود بخواهیم که تجربیات خود را با توجه به حقایق الهی تعبیر کنند. من و همسر من با بچه‌هایمان بازی

”جاسوس“ را بازی می‌کردیم. از آنها می‌خواستیم حدس بزنند که دست خدا را در چه مواردی از زندگی اطرافمان در حال عمل می‌دیدند. وقتی بچه‌هایمان می‌توانستند ببینند که در طی آن روز، خدا چه کارهایی برایمان انجام داده، چقدر بازی هیجان‌انگیز می‌شد. گاه نیز از ایشان می‌خواستیم که برای موعظه‌ام نمونه‌ها و تمثیل‌هایی از واقعیت‌های زندگی بیاورند؛ اگر نمونه‌ها یا داستانهای جالبی می‌گفتند، به آنها پاداش می‌دادم و این امر به ایشان انگیزه می‌داد تا بیشتر به امور زندگی‌شان و ارتباط آنها با حقایق الهی فکر کنند. من با این کارم، کلام خدا را به زندگی‌شان ”می‌بستم“.

بنویسیم!

در آیه ۹ می‌فرماید که اوامر خدا را بر چارچوب در و بر دروازه‌ها بنویسیم. شاید موسی می‌خواست خانواده‌ها هویت مسیحی خود را مشخص سازند تا فرزندان بدانند که در جامعه خود که هستند. شاید هم منظور موسی این بود که در خانه خود از سمبولها و تصاویر استفاده کنیم. ما در خانه خود همیشه صلیبی بر دیوار راهروی ورودی می‌آویختیم. همینطور تصاویری از داستانهای کتاب مقدس که به شکلی زیبا نقاشی شده بود بر دیوار نصب می‌کردیم تا یادآور کارهای خدا باشد و بدانیم ما که هستیم و که را خدمت می‌کنیم. همانگونه که یوشع گفت، می‌خواستیم همه بدانند که من و خانواده‌ام خداوند را خدمت می‌کنیم.

خدا به شما کمک کند که روشهایی خلاق برای تعلیم دادن حقایق انجیل به فرزندانان کشف کنید. آمین.

دعا برای فرزندان

”اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنیانش زحمت بی‌فایده می‌کشند“
(مزمور ۱۲۷: ۱).

تربیت فرزند به روش خداوند یعنی تربیت آنان به طریقی که خداوند عیسی مسیح را بشناسند و او را با تمام دل و فکرشان دوست بدارند. یگانه راه برای تربیت فرزندانمان در خداترسی، توکل به خدا است برای دریافت حکمت او برای خودمان و قوت برای مداومت و استقامت. بسیاری از والدین می‌توانند شهادت بدهند که دشوارترین وظیفه‌شان در زندگی، همین امر تربیت فرزند بوده، زیرا هیچ کار دیگری مانند تربیت فرزند ما را وادار به توکل به خدا نمی‌کند و ما را نمی‌آموزد که دعا کردن برای این امر تا چه حد حیاتی است. اهمیت این حقیقت را از دعای حضرت داود برای فرزندش سلیمان مشاهده می‌کنیم؛ می‌فرماید: ”و به پسر من سلیمان دل کامل عطا فرما تا او امر و شهادت و فرایض تو را نگاه دارد...“ (اول تواریخ ۲۹: ۱۹). والدین مسیحی می‌توانند اشتیاق داود را به اینکه پسرش با تمام وجود وقف خدا باشد احساس کنند. آیا این اشتیاق عمیق هر پدر و مادر ایماندار نیست؟ یکی از مهم‌ترین نکاتی که من و همسر من در تربیت فرزندانمان یاری داد، این یقین بود که ما در این امر تنها نیستیم بلکه خداوند با ما است. ما فقط زمانی می‌توانستیم خانه‌مان را بنا کنیم که نزد او فریاد بر می‌آوردیم. ما پی بردیم که تربیت فرزند مربوط می‌شد به تربیت الهی خودمان زیرا این کار محکی بود برای بلوغ خود ما و

آمادگی ما برای توکل به او. ما شروع کردیم به توسل کامل به این حقیقت که اگر خداوند خانه را بنا نکند، تلاشهای ما بی‌فایده خواهد بود. و ما این کار را با دعای روزانه برای فرزندانمان انجام دادیم. ما شروع کردیم به دعا برای فرزندانمان حتی پیش از تولدشان. نه فقط برای تندرستی‌شان دعا می‌کردیم، بلکه دعا می‌کردیم که دلی پذیرا برای خداوند داشته باشند و از همان کودکی قلب خود را به مسیح بسپارند. وقتی به دنیا آمدند، ایشان را تقدیم خداوند کردیم و خواستیم تا او وعده‌های عهد خود را در مورد ایشان عملی سازد. پطرس رسول فرمود: ”زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همهٔ آنانی که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند“ (اعمال ۲: ۳۹). ما عمیقاً ایمان داشتیم که فرزندانمان به خدا تعلق دارند و چنانچه ایشان را در خداترسی پرورش دهیم، ایمان خواهند آورد. وقتی رشد می‌کردند، دعا می‌کردیم که خدا به ما حکمت و درایتی را بدهد که برای تربیتشان نیاز داشتیم.

امثال ۲۲: ۶ می‌فرماید: ”طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیر هم شود، از آن انحراف نخواهد ورزید.“ با خواندن این آیه، به درک این حقیقت نائل شدیم که هر یک از بچه‌ها را باید به شیوه‌ای متفاوت تربیت کنیم. پی بردیم که هیچ روش واحد و یکسانی برای تربیت همهٔ فرزندان وجود ندارد. بنابراین، به خدا متوسل شدیم تا فرزندانمان را عمیق‌تر بشناسیم و بدانیم که برای هر یک از آنان چه روشی مناسب‌تر است. خدا به ما آموخت که چگونه به سخنان فرزندانمان گوش فرا دهیم و با دل و فکر هر یک از ایشان ارتباط برقرار کنیم و روشی خاص برای تربیت هر یک اتخاذ نماییم. وقتی ایشان ناطاعتی می‌کردند، بیشتر پی می‌بردیم که خدا چه رنجی می‌کشد وقتی که ما نیز به او پشت می‌کنیم. دعا می‌کردیم که خدا به ما دلی

فروتن عطا کند تا بتوانیم هم ضرورت اطاعت از خدا را به ایشان بیاموزیم، و هم به ایشان رحمت و بخشایش او را تعلیم دهیم. یکبار کاری انجام دادم که بسیار سخت بود. پسر من را در آغوش گرفتم، و اشکریزان به او گفتم که چقدر از رفتار خشنم با او غمگین هستم. اما لحظه پرمحبتی بود و می‌دانم که روح‌القدس عمیقاً در من و پسر من کار می‌کرد. تربیت فرزند برای ما همچون سفر ایمان بود که به ما آموخت چگونه فیض خدا را عمیق‌تر بشناسیم و در دعا وفادارتر باشیم.

دعا در طول روز

در خصوص دعا کردن برای فرزندانمان، راههای مختلفی هست. وقتی ایشان به سن مدرسه می‌رسند، مناسب است که پیش از آنکه از خانه خارج شوند و روز خود را شروع کنند، با ایشان دعا کنید. من این دعا را آغاز روز را دعای ”حفظشان کن“ می‌نامم. الگوی این مفهوم را در دعای خداوندان مشاهده می‌کنیم که می‌فرماید: ”ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده“ (متی ۶: ۱۳). در اینجا خداوند ما به ما می‌آموزد که دعای پیشگیری بکنیم و از او بخواهیم که حفاظی روحانی گرداگرد فرزندانمان بکشد تا از وسوسه‌ها و سختی‌هایی که شیطان می‌تواند بر علیه آنان استفاده کند در امان باشند. در طول روز، وقتی خداوند شما را به یاد فرزندانتان می‌اندازد، می‌توانید برای آنان دعاهای ”طلب فیض“ را بکنید. مسیح فرمود: ”بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید. روح راغب است، لیکن جسم ناتوان“ (متی ۲۶: ۴۱). وقتی کودکان در مشکلی هستند، روح‌القدس اغلب دل شما را آگاه می‌سازد. وقتی در طول روز در دعا در کنار فرزندانتان می‌ایستید، خدا در زندگی‌شان مداخلت می‌کند و ایشان در توکل کردن بیشتر به خدا رشد می‌کنند. وقتی به خانه باز می‌گردند، از

ایشان بپرسید روزشان چگونه گذشت و اینکه آیا لمس خاص خدا را احساس کردند یا نه؛ به این شکل، به ایشان می‌آموزید که تشخیص دهند خدا چگونه در زندگی‌شان در حال عمل کردن است و برای نیکویی‌اش شکرگزاری کنند.

دعا در بحران‌ها

همه والدین دعوت شده‌اند تا برای فرزندان‌شان به‌هنگام بحران‌ها دعا کنند. ما هر چقدر بکوشیم فرزندانمان را از تجربیات دردناک زندگی دور نگاه داریم، موفق نخواهیم شد؛ ایشان از سوی مردم و رویدادهای زندگی دل‌آزرده خواهند شد. در این مواقع، باید با شدت و حدت بیشتری برایشان دعا کرد. دعای عیسی برای پطرس الگوی خوبی برای ما است. فرمود: ”ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود...“ (لوقا ۲۲: ۳۱-۳۲). بارها اتفاق افتاد که فرزندانم در بحبوحه بحران‌ها مرا در جریان گذاشتند؛ این موارد وقت خوبی بود تا به ایشان تعلیم دهم که چگونه باید در چنین مواقعی دعا کرد. من هنوز هم هر روز برای فرزندانم دعا می‌کنم تا به‌هنگام آزمایشهای زندگی، ایمانشان را از دست ندهند. من می‌دانم که والدینم هر روز برای من دعا کرده‌اند و شکی ندارم که دعاهای آنها بوده که مرا در مسیح پابرجا نگاه داشت.

نمونه دعاها

در خاتمه، باید این را با شما در میان بگذارم که اخیراً دعاهایی را از والدین در کتابی می‌خواندم که قویاً با قلب من صحبت کرد و دوست

دارم چند مورد آن را در اینجا ذکر کنم؛ شاید باعث برکت شما نیز بشود.

”خداوند عزیز، از تو سپاسگزارم که فرزندان عزیزی به من داده‌ای. کمک کن تا همیشه باعث شادی دلشان شوم. دل من پر از سپاسگزاری و شادی می‌شود وقتی می‌بینم که آنها هدایایی از طرف تو می‌باشند... به من کمک کن تا همواره آنان را همچون میراثی از جانب تو عزیز بدارم.“

”خداوندا، به من کمک کن تا به یاد داشته باشم که من مالک فرزندانم نیستم. آنها انسانهای خاصی هستند که تو برای هدف خاص خودت آفریده‌ای. ایشان به‌گونه‌ای حیرت‌انگیز سرشته شده‌اند.“

”کمک کن تا هرگز فرزندانم را به خشم نیاورم، بلکه تعلیم تو را به یاد آورم که می‌فرماید ایشان را در تربیت و نصیحت الهی پرورش دهم.“

”خداوندا، فرزندانم را از شریر محافظت فرما و فرشتگان را برای حفاظت ایشان بگمار. به‌خاطر نام خودت ایشان را محافظت فرما و در راههای عدالت رهبری نما. به ایشان کمک کن تا در سنین جوانی تو را به یاد آورند و الگویی باشند از اینکه فرزند خدا بودن یعنی چه.“

”خداوندا، فرزندان مرا برکت بده، به همان شکل که عیسی اطفال کوچکی را که نزد او آمدند، برکت داد. ایشان را در کانون اراده خود نگاه دار. به ایشان کمک کن تا صدای تو را بشنوند و دعوت تو را برای زندگی خود کشف کنند. آنها را تا آن روز که تو را در رو ببینند و وارد جلالت شوند، امین نگاه دار.“ آمین.

وقتی فرزندان دل شما را می‌شکند

”او دل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد بر گردانید“ (ملاکی ۶:۴).

تربیت فرزند به روش الهی به این معنی نیست که هیچگاه دچار درد و دلسردی نخواهیم شد. یوحنا ی رسول می‌نویسد: ”هیچ چیز مرا بیش از این شاد نمی‌کند که بشنوم فرزندانم در «حقیقت» سلوک می‌کنند“ (سوم یوحنا ۴). و آنچه من اضافه می‌کنم، این است که اندوهی بزرگتر از این وجود ندارد که بشنویم فرزندانمان علیه خدا سر به طغیان گذاشته‌اند. تجسم کنید در ذهن پدر پسر گمشده چه گذشت وقتی پسرش سهم ارث خود را پیش از وقت از او خواست؛ درخواست او به این معنی بود که آرزو می‌کرد پدرش زودتر می‌مرد. فرزندان ما ممکن است به طریق‌های مختلف دل ما را دردمند سازند؛ مطمئنم که برای والدین مسیحی سخت‌ترین وضعیت این است که پی ببرند فرزندان از خدا دور شده و به روش دنیا زندگی می‌کند. دردناکترین ملاقات‌های شبانی که داشته‌ام، آنهایی بوده که به درد دل والدینی گوش داده‌ام که فرزندان دلشان را شکسته است. من این مقاله را برای والدینی می‌نویسم که خود را با اشکهایشان تنها می‌بینند و مشاهده می‌کنند که فرزندان رهایشان کرده است. هدف من این نیست که پاسخی ساده به مسأله بدهم، بلکه می‌خواهم اصولی را از کتاب مقدس ارائه دهم که

آزمایش زمان را پشت سر گذاشته‌اند، با این امید که به درگاه پدرمان خدا بیایید و از او تسلی و مشورت دریافت کنید.

آشکار شدن خطاهای والدین

گرچه در این مقاله کوتاه مجال آن نیست که به‌طور کامل به این موضوع مهم بپردازم، اما اجازه بدهید به‌شکلی خلاصه بگویم که این مقاله به این علت برایم دردناک است که ممکن است خطاهایی را که در تربیت فرزندمان داشته‌ایم، آشکار سازد. این را نمی‌گویم تا دل دردمند شما را با بار سنگین احساس خطا دردمندتر سازم، بلکه می‌خواهم پاسخهایی بدهم به سؤالاتی که ممکن است شب و روزتان را سیاه کرده باشد، سؤالاتی از این دست که ”چرا فرزندم مرا ترک کرده است؟“

یکی از دلایلی که سبب می‌شود فرزند از والدینش بگریزد، رهایی از سلطه‌جویی و کنترل بیش از حد والدین است. دلیل دیگر این است که والدین میان بچه‌ها تمایز و تفاوت قائل شده‌اند و گفته‌اند که فلان فرزند را بیش از آن دیگر دوست دارند. همچنین یک دلیل می‌تواند این باشد که والدین دائم از فرزندانشان ایراد گرفته‌اند و مرتب به آنها گفته‌اند که دست از پا خطا نکنند؛ چنین والدینی هیچگاه فرزند خود را تأیید نکرده‌اند و همواره با حالتی انتقادآمیز با آنان رفتار کرده‌اند. دلیل فرار فرزند هر چه باشد، برای والدین مهم است که با این علت مواجه شوند و از خدا طلب شفا بکنند و بکوشند حالت و رفتار خود را در قبال آنان تغییر دهند.

ترس از برملا شدن

درد والدین زمانی بیشتر می‌شود که احساس شرم کنند که فرزندشان نمونه‌ای از زندگی درخشان مسیحی نیست. والدینی را می‌شناسم که طغیان فرزند خود را از سایر ایمانداران مخفی نگه داشته‌اند چون از این امر بیش از حد شرمسار بوده‌اند. شرمساری زمانی شدیدتر می‌شود که خود را با درد خود تنها می‌بینند و نمی‌توانند آن را با سایر ایمانداران در میان بگذارند. خانمی دل خود را نزد همسر من گشود و مشکلات خانوادگی خود را مطرح ساخت و به این حقیقت دردناک اشاره کرد که هیچگاه نتوانسته این موضوع را در کلیسا، با سایر والدین مسیحی در میان بگذارد. او بار سنگینی را بر دوش خود حمل می‌کرد و آن را به‌تنهایی حمل می‌کرد، زیرا بر این باور بود که سایر والدین مسیحی مشکل او را درک نکرده، با او همدلی نخواهند کرد. همه اینها می‌تواند درد والدین را غیر قابل تحمل سازد.

چند گام مثبت

حال که به واقعیت درد والدین اشاره کردم، اجازه بدهید به بعضی از گامهای مثبتی که والدین دردمند می‌توانند بر دارند اشاره کنم. اما پیش از آن، به‌جا است یادآوری کنم که پدر ما خدا، خودش پدر است و خیلی خوب می‌داند فرزندانش چگونه می‌توانند دل او را بشکنند. او پدری کامل است، اما دو فرزند سرکش داشت: آدم و حوا. این نکته می‌تواند سبب تسلی شما گردد که بدانید خدا، پدری کامل است، با اینحال با بعضی از فرزندانش مشکلاتی دارد. اجازه بدهید به پنج گامی که می‌توانید در این حالت دردمندی بر دارید، اشاره کنم.

فرزند خود را کاملاً به خدا بسپارید

مانند ابراهیم که پسرش اسحاق را بر قربانگاه گذاشت، شما نیز فرزند خود را به خدا تقدیم کنید. این بدان معنا است که تمام انتظارات خود را از فرزندان کنار بگذارید و به خدا بگویید که دیگر حقی بر او ندارید زیرا اکنون او متعلق به خدا است. برای پدر پسر گمشده چقدر سخت بود که پسر خود را آزاد بگذارد؛ اما او با این کار، با خدا همکاری کرد تا راه را برای بازگشت پسری جدید باز کند. وقتی از بازی کردن نقش خدا برای فرزندمان دست بکشیم، آنگاه فرزندمان می‌تواند خدا را آنگونه که هست بشناسد.

وعده‌های خدا را برای فرزندان بطلبید

به این فرمایش الهی در کلامش ایمان داشته باشید که چنانچه فرزند خود را در طریق‌های خدا تربیت کرده باشید، در نهایت او از آنها دور نخواهد شد. به این فرمایش الهی تکیه کنید که می‌فرماید: "این وعده است برای شما و فرزندان شما" (اعمال ۲: ۳۹). آنگاه منتظر بمانید تا خدا فرزندان را نجات بخشد. تصمیم بگیرید که بر کلام خدا بایستید و چشم‌انتظار عمل الهی باشید.

بی‌وقفه دعا کنید و مراقب باشید

وقتی بچه‌های من در دوره بحرانی سنین بلوغ بوده، درگیر مشکلات خاص آن دوره بودند، من و همسر من پتی، کتابی خواندیم در باره زندگی یک رهبر برجسته مسیحی که دخترش از خانه فرار کرده بود و به مواد مخدر معتاد شده بود. این امر برای این شبان و همسرش بسیار دردناک بود. اما آنچه را که خدا به ایشان آموخت، با شما در میان می‌گذارم. ایشان هدایت شدند که فهرستی از گناهان و مشکلات

روحانی دخترشان تهیه کنند و به‌طور خاص برای آنها دعا کنند. این دختر مغرور و متکبر بود؛ ایشان شروع کردند به دعا کردن تا خدا او را فروتن سازد. بعد از مدتی، دخترشان به خانه باز گشت و زندگی خود را به مسیح سپرد. پیشنهاد می‌کنم که شما نیز همین کار را بکنید. وضعیت روحانی واقعی فرزندتان چیست؟ چه گناهان و عادت‌های بدی او را تحت کنترل دارد؟ شروع کنید به اینکه برای آنها به‌طور مشخص دعا کنید و وعده‌های خدا را برای او بطلبید. خدا امین است و باید تا مشاهده نتایج، استقامت به‌خرج دهید.

فرزندتان را بپذیرید

فرزند خود را بپذیرید در عین حال که گناهانش را رد می‌کنید. من همیشه از رفتار پدر پسر گمشده متأثر می‌شوم، چرا که او پسر را وقتی به خانه باز گشت، و حتی پیش از آنکه فرصت پاک کردن خود را داشته باشد، در آغوش گرفت. بسیار مهم است که به فرزندتان نشان دهید که دوستش دارید و حتی در همان حالت گناه‌آلودش او را می‌پذیرید، در عین حال که دل‌تان در اثر گناهش شکسته است. والدین عزیز، هیچگاه آغوش پرمهر مسیح را فراموش نکنید که وقتی هنوز گناهکار و دشمن خدا بودید، شما را به‌گرمی پذیرفت. اینک نوبت شما است تا دل و آغوش خود را به فرزند گمشده خود بکشایید. وقتی چنین کنید، محبت عظیم خود را منعکس خواهید ساخت.

مصالحه دهید

سخت بکوشید تا بقیه اعضای خانواده را با فرزند فراری خود مصالحه دهید. وقتی پسر گمشده به خانه باز گشت، پسر بزرگتر خوشحال نشد و نمی‌توانست محبت پدر خود را نسبت به برادر سرکش

خود درک کند. وظیفه ما در مقام والدین این است که بکوشیم میان فرزندان خود مصالحه پدید آوریم و به آنان الگویی بدهیم تا طریق‌های پدر آسمانی ما را بشناسند.

فرزندان دل‌والدین را خواهند شکست. در زبان ترکی می‌گوئیم که خون والدین را می‌مکند، یعنی اینکه فرزند می‌تواند ”خون والدین را در شیشه کند!“ فقط زمانی می‌توانیم در حق فرزندمان این‌تار کنیم و دوستش بداریم که در مسیح بمانیم. بله، والد بودن می‌تواند دردناک باشد، اما از طریق دردهای ما است که خداوند عیسی قدرت و محبت خود را به فرزند ما ظاهر می‌کند و ما را بیشتر به شباهت خود در می‌آورد.

سایر نشریات مؤسسه "تعلیم"

- خلاصه اصول اعتقادات مسیحیت
- تشخیص اراده خدا
- در جستجوی اهمیت و بزرگی
- موعظه کتاب مقدسی
- ازدواج مسیحی
- پرستش راستین
- قدرت بخشش

TALIM Ministries, Inc

P.O. Box 47 17 36

Aurora, Colorado 80047-1736

.U.S.A

Fax: +1-303-873 62 16

(April 2006)